

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی کاوه آهنگر
فرستنده : جاوید
۱۰ جنوری ۲۰۱۹

کاوه آهنگر - ۳

پرده اول

زنها ویچه ها (دوان - دوان آمده)

کاوه، کاوه، ای کاوه جان

بهرام می آید از میدان

بیمار و خسته می آید

سرش را بسته می آید

صدا های مختلف

- بهرام آمد

- بهرام آمد

- آمد

- آمد

- آمد

- آمد!

بهرام در بین مردم می آید. قباد او را به کله پز خانه در آورده می نشاند.

قباد

خون مرا جراحت او سرد می کند.

به نوشافرین

می ده به وی!

(نوشافرین یک جام شراب می آورد)

بنوش سرت درد می کند

کاوه

این سر شکستگی سبب سر بلندی است

این گونه دردها اثر دردمندی است

قیاد

گفت وگو ها است از ضحاک و از اردوی او

تو زمین آمدی، ز آنها چه می دانی، بگو!

بهرام

من ز میدان با سپاهی های مجروح دگر
هست درد دوری از پیش دلیران وطن
کوشش و جانبازی مردان ما از حد گذشت
خون ما و آبروی مملکت را ریختند
او خودش بی رحم تر از اژدهای شش سر است
و از عجایب ها عجب تر مار های او بود
طمعه آنهاست مغز تازه مرد جوان
بهر مغز شاه می خواهند در گوشش روند
مغز آنها را خوراک از بهر ماران می کنند
وای بر خلقی که بر این اژدها گردد اسیر!
یکدل و یک صف همه باید به جنگ او رویم

دوستان بیرون شدم ده روز از این پیشتر
درد من سخت است، اما بدتر از درد بدن
لشکر ما کرد رنگ از خون دشمن کوه و دشت
لیک سرداران به پیش دشمنان بگریختند
لشکر ضحاک از مور و ملخ افزونتر است
بس عجایب ها پدید از کار های او بود
در سر هر کتف او روئیده ماری بی امان
میرسد چون وقت خوردن هر دو بی طاقت شوند
ز آن سبب هر روز جلادان دو آدم می کُشدند
دشمن مغز جوانان است این ضحاک پیر
گر نمی خواهیم با پستی غلام او شویم

مردم در حالت وحشت و خاموشی. پیروزه آمده به پیش بهرام می شتابد.

پیروزه

جراحت! .. وای بر این حال زارم!

بیا تا بر سرت مرهم گذارم

بهرام با یاری مادر و یکی از برادرانش برخاسته می رود.

مردمان

بخت بر گشته و مغلوب شده لشکر ما
لرزه افتد به تن از این خبر وحشتناک
بعد از آن مغز جوانان خورش مار شود
نام و ناموس وطن یکسره بر باد رود
تن ما گر که به میدان همه بی سر بشود
وای بر دولت و بر ملت و بر کشور ما!
بنده گردیم همه، فتح کند گر ضحاک
نعمت کشور ما طمعه اغیار شود
علم و تاریخ و سُکوه و سخن از یاد رود
به از آن است که ضحاک مظفر بشود

کاوه

وقت سختی خطر از سستی و خود باختن است چون عدو حمله کند، چاره بر او تاختن است

گر چه کردند خیانت دو - سه تن بزدلِ پست لیک در حفظ وطن خلق هنر پرور هست
تا بُود وقت به هر سو بفرستیم آدم که دهند اهل وطن در همه جا دست به هم
آهنگران

بیشتر اسلحه سازیم برای میهن!

فرخ

آید آن دم که بتازیم به دفع دشمن!

آهنگران با جوش و خروش مشغول کار می شوند. کاوه چند تن، از آن جمله سنگین و پرویز را پیش خود صدا کرده
آهسته با آنها مشغول صحبت می شود. هیاهوی سختی از دور به گوش می رسد.
یک گروه مردم دوان دوان می آیند و فریاد می کنند.

دشمنان، دشمنان ...

آمدند، آمدند ...

وای! ضحاکیان

می خورند، می برند

می زنند، می کُشدند ...

وحشیان، قاتلان

آمدند، آمدند!

اردوی ضحاک با چیز های غارت کرده چون سیل به بازار می ریزند.

فرمانده ضحاک (شمشیر برهنه را بلند بر داشته)

به نام حکمران روی عالم

خداوند ظفر ضحاک اعظم!

قتل و غارت شروع می شود.

ادامه دارد